



*Shaere.ir*

«ماه و خاک»



جدا شدیم  
در نقطه ای از زمین  
جایی که  
زندگی فنا می شد  
و ما  
از عقوبت فانی  
به جاودانگی اصالتمان  
باز می گشتیم  
ماه می شدی  
خاک می شدم  
وقتی  
میلیونها سال  
انتظار می کشیدم  
تا فسیل ها را  
به عینک باستان شناسان بسپارم  
منجمان را  
در تنظیم پایه های  
تلسکوپ  
حیرتزده می کردی  
و  
پیشگویان زیادی

اسطرلاب می انداختند  
روزشمارت را  
وقتی  
طالع برکه ها ی وجودم  
آرزو می کردند  
با تصویرت روی قوسهای تنم  
معاشقه کنند

ریشه دوانده بودند  
درختان  
در عمق جان من  
وقتی پلنگ خیالشان  
چنگ نافرجام گونه هایت را  
لنگ می زد

هنوز هم  
مرکز ثقل زمین  
نقطه ی خدا حافظی ماست  
کاروان ها  
در آن قسمت از کویر  
مهتاب را گم می کنند  
همان جایی که  
رد آخرین گام هایت  
روی آغاز تمدنم  
بی وقفه تیر می کشد



۱ ستاره فرخی نژاد